

انسان در اندیشه امام خمینی علیه السلام و تأثیر آن بر بینش سیاسی ایشان

حسنعلی سلمانیان*

تأیید: ۹۰/۴/۱۵

دریافت: ۹۰/۳/۹

چکیده

معمولاً اندیشه‌ها و نظام‌های سیاسی برآمده از یک‌سری اندیشه‌های بنیادین هستند. یکی از این اندیشه‌های بنیادین «انسان‌شناسی» است. سؤال اصلی این پژوهش این است که امام خمینی علیه السلام درباره انسان، چگونه می‌اندیشید و این اندیشه چگونه در رفتار و سخنان ایشان تجلی یافته است. این پژوهش، نشان می‌دهد که رویکرد امام خمینی به انسان، رویکردی کاملاً دینی و در عین حال برگرفته از منابع عرفان و حکمت متعالیه است. در نگاه انسان‌شناختی امام خمینی، انسان موجود غیر جسمانی، واجد روح مجرد، نیک‌سرشت و دارای ابعاد مختلفی است که می‌تواند تا بی‌نهایت در مسیر خیر یا شر گام نهد و البته بدیهی است که در صورت فراهم‌بودن عدالت و معنویت می‌تواند به سوی انسان کامل‌شدن حرکت کند. از این‌رو، سیاستمداران باید نظام سیاسی و عناصر سیاست را به منظور رشد و شکوفایی فطرت انسان و در خدمت تعالی آدمی به کار بندند.

واژگان کلیدی

اندیشه سیاسی امام خمینی، انسان‌شناسی، ماهیت انسان، سرشت انسان

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام.

مقدمه

از دیرباز، ارباب ادیان، اهل فلسفه و اهالی علم، هر کدام در پی شناخت آدمی برآمده و هر کدام به پرسش‌های مختلف در باب آدمی، پاسخ‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. بدیهی است که هرگونه تغییر در تفسیر ما از انسان، مستلزم تغییر در چینش نظام سیاسی و عناصر موجود در آن است. به تعبیر دیگر، از اصول مسلم این تحقیق، اعتقاد به ارتباط تولیدی بایدهای سیاسی بر هست‌های انسان‌شناسانه است که اینک سعی می‌شود این مهم از دیدگاه امام خمینی علیه السلام بررسی گردد. البته ذکر این نکته ضروری است که هر چند معمولاً مباحث انسان‌شناسی، فارغ از مباحث انسان‌سازی و خودشناسی طرح می‌گردند، لیکن این دو در کلام امام خمینی، سخت در هم تنیده‌اند. اساساً در آثار امام خمینی، خودشناسی، درس انسان‌شناسی و سپس انسان‌سازی است. اینک تلاش می‌کنیم مهمترین مباحث انسان‌شناسی از منظر ایشان را بررسی نماییم. لذا نمونه‌هایی از سخنان و رفتارهای سیاسی ایشان را در این راستا تبیین خواهیم کرد.

اهمیت انسان‌شناسی

دین اسلام، اهمیت زیادی برای انسان قائل است؛ چنانکه در قرآن مجید بارها واژگان «آدم»، «بشر»، «انسان»، «انس»، «انسی» تکرار شده است^۱ و در آنها وجوه مختلف انسانی، مورد مدح یا ذم قرار گرفته است.^۲ علاوه بر این، یک سوره از قرآن کریم (سوره ۷۶)، به نام انسان، نامیده شده است.

تفکر امام خمینی علیه السلام نیز محصول همین فرهنگ اسلامی است. مطالعه آثار و سلوک رفتاری ایشان ثابت می‌کند که اندیشه و عمل امام خمینی مرتبط با انسان است. او نه تنها با اخلاق، عرفان، حکمت متعالیه، فقه و بالأخره سیاست، همدم است، بلکه از اساتید این حوزه‌هاست و آثار بسیاری را در این زمینه‌ها به یادگار نهاده است. توجه داشته باشیم که غایت اخلاق، تربیت نفس آدمی است. عرفان با سیر و سلوک نفس و شناخت انسان کامل آمیخته است. در حکمت متعالیه، مباحث نفس فلسفی خودنمایی می‌کند. در فقه، تمام تلاش برای این است که آدمی اوامر و نواهی الهی را در مملکت وجود خود پیاده کند و سرانجام حوزه سیاست نیز عرصه‌ای است که در آن سعی

می‌شود، اراده و کنش انسانها در مسیر مقاصد حکومت و جهت نیل به اهداف سیاسی ساخته، تقویت و هدایت شود. موضوع تمامی این رشته‌ها با انسان ارتباط دارد. از این رو، تا هنگامی که شناخت درستی از انسان ارائه نشود، اجرای این امور، آسان و یا مفید نمی‌نماید. البته جا دارد تأکید کنیم که ایشان همواره به این حوزه‌ها از دریچه دینی نگاه می‌کنند؛ چرا که او قبل از هر عنوانی، عالم دینی بوده و افق نگاهش رسالت انبیا و پیام کتب آسمانی خصوصاً قرآن کریم بوده است.

دغدغه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در باب انسان‌شناسی، وصف‌ناپذیر است؛ به طوری که حجم بسیاری از آثار مختلف ایشان به انسان و ابعاد وجودی آن اختصاص دارد. او با اینکه اهل کتمان است، ده‌ها نامه عرفانی مرتبط با این مسأله را به دوستان و نزدیکان خود نوشته است و در هر فرصتی ابعاد وجودی انسان و لزوم خودسازی، خصوصاً در جوانی را تذکر می‌دهد و در کتاب‌هایی چون «آداب الصلوة»، «سرالصلوة»، «تفسیر سوره حمد» و «چهل حدیث» نکته‌های بسیاری را درباره شناخت نفس و نحوه تربیت آن بیان می‌کند. همچنین کتاب مستقل «شرح حدیث جنود عقل و جهل» ایشان، کتاب اختصاصی‌ای است جهت شناخت جزئی‌تر انسان و قوای انسانی به منظور «هدایت به کیفیت استکمال نفوس و تنزیه و تصفیه آن» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۵۷).

به هر روی یکی از نقاط عزیمت امام خمینی به سوی سیاست، مؤلفه انسان و شناخت و تربیت اوست. ایشان درباره اهمیت انسان‌شناسی معتقدند که «اصلاً موضوع بحث انبیا، انسان است. همه انبیا از آدم تا خاتم موضوع بحث‌شان انسان است. به هیچ چیز دیگر هیچ فکر نمی‌کنند. به انسان فکر می‌کنند؛ برای اینکه همه عالم هم خلاصه‌اش انسان است... انسان اگر درست بشود، همه چیز عالم درست می‌شود» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۶۸-۶۷).

کتاب‌های یاد شده، هر چند بیشتر متعلق به سال‌های پیش از نهضت انقلاب اسلامی است؛ اما روشن است که در جریان نهضت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رفتار سیاسی، گفتار و بیانیه‌های ایشان، حتی در آنها که به غایت سیاسی می‌نماید، در واقع بسط انسان‌شناسی و انسان‌سازی برای جامعه اسلامی و جامعه جهانی است. این ادعا را

می‌توان با بررسی و واکاوی بیانیه‌ها، پیام‌ها، فرمان‌ها و سخنرانی‌های ایشان و بالأخص در وصیت‌نامه سیاسی - الهی ایشان اثبات نمود. در این خصوص به عنوان نمونه به توجه به بررسی‌ای که نگارنده انجام داده است، می‌توان مدعی شد که در تمامی دیدارهایی که مسئولین نظام با رهبر کبیر انقلاب اسلامی (غالباً در اعیاد یا مناسبت‌های مذهبی) داشته‌اند، رهبر سیاسی انقلاب در جایگاه یک معلم اخلاق، مشاهده می‌شود که دائماً تزکیه و تربیت را که در راستای انسان‌شناسی و انسان‌سازی است، مورد تأکید قرار می‌دهد و از همه کارگزاران نظام می‌خواهد که جهت تسهیل امور و پیشرفت کشور و تعالی خود و جامعه، خودسازی را فراموش نکنند. در این جلسات بعضاً بلندترین مضامین عرفانی قابل طرح را با عالی‌ترین مسئولین سیاسی در میان می‌گذارد و به آنها هشدار می‌دهد که مراقب معرفت و فهم خود نسبت به جایگاه انسان و مقام خداوند متعال باشند و آن را رعایت کنند. به عنوان نمونه می‌توان به دیدار روز ۲۱ تیر ۱۳۶۲ اشاره کرد؛ دیداری که در آن با مسئولین کشور، حقایق مهمی درباره جایگاه انسان کامل، چرایی و حقیقت عبادات، تهذیب اخلاق و بعثت انبیا و مانند آن طرح می‌گردد.

رهبر کبیر انقلاب، بارها در رمزگشایی از راز عقب‌ماندگی جهان اسلام به نکته دقیقی اشاره و تأکید می‌کنند که آن را از زبان دیگران مشاهده نمی‌کنیم. آن نکته دقیق چیست؟ بهتر است پیش از پاسخ به این پرسش، به نکته‌ای توجه شود و آن اینکه متأسفانه باید گفت غالب کسانی که به پژوهش در باب راز عقب‌ماندگی جهان اسلام علاقه‌مند شده‌اند، دارای ذائقه غربزدگی بوده‌اند. آنها یا به استعمار نپرداخته‌اند و یا اگر اندک سخنی از آن گفته‌اند، سعی کرده‌اند نقش غرب را در عقب‌نگه‌داشتن دنیای اسلام و نیز جهان سوم ناچیز جلوه دهند. به همین منظور، آنها نوعاً استعمار را، نه علت؛ بلکه معلول عقب‌ماندگی ما می‌دانند.^۳ آنها بی‌درنگ با گذری برق‌آسا از پدیده مهم استعمار، به سراغ عوامل درونی می‌آیند و در اینجا با بسط عوامل نامؤثر یا کمتر اثرگذار و بزرگ‌نمایی آنها و قلم‌فرسایی درباره آنها تمام تقصیر را متوجه گذشته سنتی ما بگذارند و به بهانه نقد سنت و نفی استبداد، دین و مؤلفه‌های دینی را نیز یا کنار می‌نهند یا سعی می‌کنند خوانشی مدرن و هم‌نوا با مدرنیته از دین ارائه دهند. این سخن اگر چه یکپارچه روشنفکران عرب را در بر نمی‌گیرد، اما درباره عامه روشنفکران ایران صادق است. بررسی

آثار ۱۵۰-۲۰۰ ساله روشنفکری در ایران؛ یعنی تقریباً از میرزا ملکم‌خان ارمنی تا روشنفکران دینی کنونی، به خوبی نشان می‌دهد که آنها پدیده استعمار را از معادلات عقب‌نگه‌داشته‌شدگی ما کنار می‌نهند و در مورد عوامل داخلی نیز به جای فهم درست و مجتهدانه دین، وجود دین یا قرائت اصیل از دین را برتافته، حتی آن را مضر به حال اجتماع و رشد جامعه می‌دانند.^۴ تفصیل این مطلب را به جای خودش واگذار می‌کنیم. اما عجلتاً اکنون باید به پاسخ امام خمینی علیه السلام به این موضوع برگردیم. به‌راستی تحلیل حضرت امام از چرایی عقب‌ماندگی ما چیست؟ در پاسخ باید به سراغ عنصر «عدم تزکیه» رفت. به اعتقاد ایشان راز عقب‌نگه‌داشته‌شدگی ما این است که در نظام‌های سیاسی موجود در کشورهای جنوب از جمله جهان اسلام، کسانی در مصدر امور قرار گرفتند که انسانهای تزکیه‌شده و فرزانه‌ای نبودند (همان، ج ۹، ص ۱۳۴). به باور ایشان، بی‌تقوایی و عدم فرزاندگی، موجب سیه‌روزی ملت‌هاست و به بیان ساده و روشن‌تر «آن قدر که انسان غیر تربیت شده، مضر است به جوامع، هیچ شیطنی و هیچ حیوانی و هیچ موجودی آن قدر مضر نیست» (همان، ج ۱۴، ص ۱۵۳).

حتی اگر بپذیریم ستم قدرت‌های داخلی و خارجی (استبداد و استعمار) سبب درجاماندن ملت‌های مسلمان شده است (همان، ص ۸۱) - که به نظر، این دو علت، سهم فراوانی در این مسأله دارند-، باید بگوییم این پذیرش ظلم نیز در نهایت، ناشی از عدم تربیت و تزکیه ملت‌هاست. طبق بیان امام خمینی «زیر بار ظلم رفتن، مثل ظلم کردن، هر دو اش از ناحیه عدم تزکیه است؛ ... اگر ما به این [تزکیه] رسیده بودیم، نه حال انفعالی پیدا می‌کردیم برای پذیرش ظلم و نه ظالم بودیم. همه از این است که تزکیه نشدیم» (همان، ج ۱۸، ص ۴۹۹).^۵

البته این «عدم تزکیه»، تنها عنصر و یا محوری‌ترین عنصر نیست، بلکه از مؤلفه‌های مهمی است که به نظر می‌رسد در آسیب‌شناسی‌ها مورد غفلت واقع شده و یا کمتر به آن اشاره می‌شود؛ در حالی که از عناصر مهم اندیشه امام خمینی در تحلیل عقب‌نگه‌داشته‌شدگی ماست. نیز می‌توانیم از عناصر مهم دیگری همچون تفرقه، اختلاف و نفاق (همان، ج ۱۵، ص ۲۹۰)، غرب (همان، ج ۱۴، ص ۲۱۶) و دخالت اجانب (همان، ج ۳، ص ۴۸۶)، غرب‌باوری (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۴۴۷)، تفکر

جدایی دین از سیاست (همان، ج ۱۷، ص ۲۰۴)، قانون‌گریزی (همان، ج ۹، ص ۳۵۷)، عدم خودباوری و روحیه ترس و یأس و بدبینی (همان، ج ۱۲، ص ۳۸۶) و... یاد کنیم که بارها در کلام امام به آنها اشاره شده است. با این همه باید توجه داشت که محوری‌ترین مؤلفه‌ای که ایشان آن را به عنوان *علة العلل* عقب‌نگه‌داشته‌شدگی ما می‌دانند «انحراف از اسلام» است (همان، ج ۱۸، ص ۵۴). دورشدن از اسلام است که قدرت مسلمین را به محاق می‌برد و سبب استیلای غرب بر ما می‌شود. بی‌سبب نیست که امام خمینی، فراوان از غربت اسلام در جوامع اسلامی سخن می‌گویند (همان، ج ۳، ص ۲۲۵؛ ج ۸، ص ۵۲۹؛ ج ۱۱، ص ۳۰۵) و از آن با عنوان غریبه‌ای یاد می‌کنند که صدها سال در تاریخ، غبار ناآشنایی بر آن نشسته و تنها به اسم، آشناست (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۶۸). در وصیت‌نامه سیاسی - الهی خویش نیز سفارش می‌کنند که حامی و مروج این اسلام غریب باشیم و از همگان می‌خواهند «رحم کنیم به اسلامی که پس از صدها سال ستمگری قلدرها و جهل توده‌ها، امروز همچون طفلی نوپا در دامن جمهوری اسلامی قرار گرفته است و یاری رسانیم به ولیده‌ای که در حال رشد و بیرون‌شدن از غربت و گرفتار دشمن‌های خارج و داخل است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۴۰۹).

راستی اگر اسلام در غربت نمی‌ماند و تعالیم اسلام از جمله انسان‌شناسی اسلام، تعلیم و تفهیم می‌شد و در پس آن، خودسازی جوامع اسلامی شکل می‌گرفت، وضع کنونی جوامع اسلامی این‌گونه بود؟ استبداد و استعمار کمترین اثر نامطلوبش، غربت اسلام و جهل به موضوع انسان‌شناسی اسلامی بود که بدیهی است «کسی که نداند چی است و کی است و چه وظیفه دارد، عاقبت، شیطان در او حلول نموده و به جای خویشتن او می‌نشیند و سبب عصیان و طغیان او می‌گردد» (همان، ج ۱۸، ص ۵۱۹) و بالعکس اگر انسان به‌درستی شناخته و ساخته شود «همه چیز عالم درست می‌شود» (همان، ج ۱۰، ص ۶۸). چنانکه ایشان با یادکردی از حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۲)، همراهی خداشناسی با خودشناسی را گوشزد کرده و کام آدمی را این‌گونه شیرین می‌کند که «نسبت به هیچ موجودی این مطلب (تلازم خودشناسی با خداشناسی) صادق نیست» (همان، ج ۱۲، ص ۴۲۲).

دشواری شناخت حقیقی انسان

از منظر امام خمینی، به دلیل اینکه نفس انسانی، دارای مراتب مختلفه؛ از مرتبه طبیعی تا مرتبه عقلانی است «لذا درک چنین موجودی با چنین هویت ذو مراتب در غایت صعوبت است» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۹۹). در نتیجه هر کسی خود را طبق درک خود هر چه یافته، هویت خود را همان پنداشته است (همان). عقول فلاسفه بزرگ و نیز علمای طب و مادیین در شناخت این انسان متحیرند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۶). به گفته ایشان «آنهایی که می‌گویند ما انسان را شناختیم اینها شبیحی از انسان - آن هم نه انسان، شبیحی از حیوانیت انسان - را شناختند و گمان کردند که انسان همین هست» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۳۴). آدمی به دلیل اینکه مراتب پایینش که همان محسوسات و بدن اوست، محسوس اوست، این معرفت حسی او را اشباع می‌کند و گمان می‌دارد که انسان، همین مرتبه نازله است (همان)؛ در حالی که «انسان یک موجود عجیب و غریبی است که تا آخر عمر خودش نمی‌تواند خودش را بشناسد» (همان، ج ۱۴، ص ۱۴۷) و این شناخت «الاً برای خدا و کسانی که علم را از خدای تبارک و تعالی اتخاذ کردند» (همان، ص ۸) حاصل نمی‌شود. به اعتقاد ایشان روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، «شاید تعلیق به یک امر محالی باشد برای نوع بشر» و «شناخت انسان، خودش را و شناخت اوصافی که در انسان هست و غرایزی که در انسان هست، این از اموری است که یا محال است یا نظیر محال، الا کسی که عصمه الله تعالی» (همان). از دیدگاه امام خمینی، صعوبت شناخت آدمی تا بدانجاست که حتی ملائکه (همان، ج ۸، ص ۳۲۶) و ابلیس (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۴۵-۴۴) نیز در آن عاجز بودند؛ آنجا که هر دو اعتراض کردند؛ اولی به خلقت آدم و دومی به سجده بر آدم. تحلیل و تحلیل امام خمینی این است که هر دو، جنبه الهی بودن انسان را ندیدند. از این رو، فرشتگان به خونریزی و درنده‌خویی انسان و ابلیس به علت مادی و خاک‌سرشتی او، استدلال نابجا کردند. مکاتب مادی و فلاسفه سیاسی دوره مدرن نیز تا کنون دچار همین اشتباهند. آنها دقیقاً جنبه الهی انسان را حذف می‌کنند. انسان جست‌وجوگر، هیچ‌گاه در آثار فلاسفه سیاسی جدید از ماکیاوول (۱۵۲۷-۱۴۶۹ م) تا به امروز که عصر پست‌مدرن را می‌گذرانیم، جنبه الهی بشر را نمی‌بیند.

اما به‌راستی چرا آدمی، حتی در شناخت خویشتن نیز درمانده است؟ امام خمینی در پاسخ به این سؤال، مانع و سبب اصلی عدم شناخت خویشتن را حب نفس می‌دانند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۸) و تقریباً در تمامی نوشتارها و گفتارهای متعدد خود بر چگونگی و بایستگی چیرگی بر نفس، تأکید کرده‌اند که در جای خود باید آن را پی گرفت. جای شگفتی دارد که دوره مدرن و غالب فلسفه‌های سیاسی جدید مؤلفه‌ای به‌نام حب نفس را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد که بشناسد؛ چرا که خصوصاً با نقدهای «هیوم»^۷ بر نفس؛ دانسته یا ندانسته به این باور رسیده‌اند که نفس، امری است موهوم و یا چیزی است مترادف با پیکره آدمی. عقلانیت ابزاری «ماکس وبر»^۸ و سایر اندیشوران مدرن نیز کنش و گرایش‌های افراد را صرفاً برخواسته از سود می‌داند و به گفته «جرمی بنتام»^۹، سعادت نیز بر اساس سود بیشتر، تأمین و تعریف می‌شود (رهنمایی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳). لذا جامعه مطلوب سیاسی و انسان سیاسی نیز باید بر اساس سود بیشتر حرکت کند؛ سودی که در هر حوزه‌ای بر مدار ماده‌گرایی می‌چرخد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۸۹-۲۸۸).^{۱۰}

به هر سبب؛ هر چند شناخت حقیقی انسان دشوار است، ولی امام خمینی علیه السلام سعی می‌کند به کمک مباحث صدرایی و نیز معارف دینی، وجوهی از حقیقت انسان را نشان دهد.

ماهیت انسان

درباره حقیقت و ماهیت آدمی، آرای مختلفی وجود دارد. برخی از صاحب نظران، انسان را منحصر در بدن خاکی می‌دانند و برخی وی را دارای روحی افلاکی و خاک‌نشین می‌دانند.^{۱۱} امام خمینی با تأکید بر وجود روح در انسان، بارها به مباحث نفس پرداخته است، خصوصاً در تدریس اسفار ملاصدرا، ادله وجود نفس و مجرد آن را تشریح و تبیین نموده و آنها را پذیرفته است. بنابراین، او انسان را در جسم محدود نمی‌بیند، بلکه به این نکته توجه داده است که خلقت روح در آدمی، امری است که خداوند متعال به سبب آن، زبان به تحسین خود گشوده است. همچنین ایشان در ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ از سوره مؤمنون (که درباره مراحل آفرینش انسان است) توضیح می‌دهند که خداوند متعال در مراحل تبدلات آفرینش انسان (نطفه، علقه، مضغه و عظام) تعبیر به «خلق» نموده است، اما آخرین مرحله تبدیل تکوینی را تعبیر به «انشا»

مجله

سال شانزدهم / شماره دوم / پیاپی ۶۰

۶۴

کرده است و پس از آن، بی‌درنگ در وصف خویشتن، فرموده است «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» و امام علیه السلام چنین نتیجه گرفته‌اند که «پس معلوم می‌شود که این یک موجود شریف و ورای جسم و جسمانی است» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۴۳).

به اعتقاد امام خمینی، بدیهی است که انسان، موجودی جسم و جسمانی نیست؛ بلکه حقیقتش مجرد بوده و دارای نفخه الهی است. اما متأسفانه به دلیل اینکه «غشاوات و حجابات» او را فرا گرفته است و اسیر هواهای نفس شده است، اثبات اینکه او حقیقتی است غیر جسمانی، نیازمند استدلال و براهین اثبات نفس است. لذا باید به سراغ کتبی؛ چون اسفار و مانند آن رفت (همان، ص ۴۵). امام خمینی علیه السلام در کتاب شریف «چهل حدیث» فصلی گشوده‌اند با عنوان «تفکر در احوال نفس»، در آنجا تصریح می‌کنند که مجرد نفس، یکی از حالات و اوصاف مهم نفس است که حکمای بزرگوار کمتر مسأله‌ای از مسائل حکمی را به آن اندازه اهمیت داده و مبرهن ساخته‌اند (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۸). در ادامه جهت اثبات مجرد نفس به سه دلیل که از مقدمات کمتری برخوردار هستند، اشاره می‌کنند که شایسته‌تر مراجعه است (همان، ص ۱۹۹-۱۹۸).

شاید یکی از شیرین‌ترین بیانات ایشان در اثبات عدم انحصار انسان در جسم و نیز تبیین مجرد نفس، گفتار ایشان در ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (بقره ۲: ۳۱) باشد. در آنجا بیان می‌کنند که ملائک هر کدام، تنها مظهري از مظاهر اسمای الهی‌اند و اینکه آنها بر آدم سجده کردند، نشان می‌دهد که این بدن جسمانی نمی‌تواند مظهر اسم الهی باشد، پس باید که امر دیگری به نام روح یا نفس وجود داشته باشد (همان، ص ۴۷).

البته در حضرت آدم علیه السلام این مظهریت به فعلیت رسیده و سایر انسانها این استعداد را دارند که در خود این مظهریت را به فعلیت برسانند (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۴۸) و بنگر که مقام آدمی تا به کنجاست؛ زیرا که «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» و به مقامی «کز ملک پیران شود» و «آنچه در وهم ناید آن شود».

از دیگر ویژگی‌های مهم نفس این است که نفس دارای صحت و مرض و سعادت و شقاوت است و برای تربیت و جلوگیری از فساد این نفس باید به نسخه‌ای کامل عمل نمود. از دیدگاه امام خمینی، این نسخه جز نزد خداوند متعال نیست که او نیز آن

را در قالب شریعت برای بشر فرو فرستاده است (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۰) و آن نسخه کامله، همان شریعت اسلام است که «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» (حراعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۶، ص ۱۴ و ۱۲۵).

ابعاد وجودی انسان

متأسفانه مکاتب غیر توحیدی، انسان را در بعد حیوانی‌اش خلاصه کرده‌اند و تمام برنامه‌هایی که برای انسان آورده‌اند، جهت تأمین همین بعد است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۹-۸ و ج ۹، ص ۲۸۹-۲۸۸)؛ در حالی که انسان به خاطر حجم مادی، انسان نیست؛ چرا که این حجم مادی را سایر حیوانات، حتی بیشتر از آن را هم دارند (همان، ج ۱۰، ص ۲۴۵). انسانیت انسان به معنویت انسان است (همان، ج ۸، ص ۲۶۲). از دیدگاه امام خمینی، «انسان، عصاره عالم خلقت است» و دارای ابعاد و شؤون مختلف است؛ به طوری که هم واجد جنبه معدنی، نباتی، حیوانی و هم دارای بعد انسانی است (همان، ج ۳، ص ۲۱۸ و ج ۴، ص ۱۸۶-۱۸۵) و این از مختصات انسان است که «همه ابعاد وجود در سایر موجودات نیست. فقط انسان است در بین همه موجودات که یک موجود چندین بعدی است» (همان، ج ۴، ص ۸). چنین موجودی بین دو حد نامحدود قرار دارد «عجوبه‌ای است که از او یک موجود ملکوتی ساخته می‌شود و [یا] یک موجود جهنمی شیطانی» (همان، ج ۱۳، ص ۲۸۵). لذا انسان می‌تواند در دو مسیر رذیلت یا فضیلت، رشد بی‌نهایت کند. آدمی می‌تواند به مقامی برسد که مافوق عقل باشد و از جمیع ملائکه مقربین، اشرف بشود (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۰) و نیز این استعداد را دارد که از همه انواع حیوانات، درنده‌تر و موذی‌تر (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۵۰۴) و پست‌تر شود؛ چرا که اولاً: حیوانات دیگر، حدود شیطنت، شهوت، سبعیت و حیوانیت‌شان «محدود» است، اما انسانی که پست شد «می‌تواند تقریباً تا لامتناهی برود، حد ندارد». انسان موجودی است که به دلیل وجود هواهای نفسانی، حرص و غضب و شهوت و آمال و آرزوهایش بی‌پایان و «سیری ناپذیر» است (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۱-۱۰۹) که اینها سبب پستی او می‌شود؛ چنانکه تعبیر «بل هم اضل» در آیه «أَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف (۷): ۱۷۹) به خوبی مؤید این معناست (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷). ثانیاً: هیچ حیوانی به اندازه انسان به هم‌نوع

خود «جنایت» وارد نمی‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۲۹۲-۲۹۱) و ثالثاً: هیچ حیوانی بعد از ارضای غریزه‌اش هم‌نوع خود را «استثمار» نمی‌کند، به‌خلاف انسان (همان، ج ۱۲، ص ۵۰۵-۵۰۴).

فطرت انسان

درباره نیک یا بدسرشتی انسان در طی تاریخ، ابراز نظرهایی شده است. برخی ذات انسان را پلید و برخی نیک و پاره‌ای خنثی دانسته‌اند.

دسته اول:

ادیانی چون مسیحیت موجود با طرح نظریه «گناه نخستین»،^{۱۲} طبیعت انسان را دارای نقیصه ذاتی و مقدر می‌دانند.^{۱۳} نیز گروه‌های دیگری مانند «فرویدگرایان»، سرشت انسان را اهریمنی، توصیف می‌کنند. این سرشت با دارابون دو غریزه جنسی و پرخاشگری، مخالف هرگونه قرارداد اجتماعی است (حلبی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۸). همچنین «تجربه‌گرایانی»؛ چون «توماس هابز»^{۱۴} و «سودگرایانی»؛ چون «جرمی بنتام» (۱۸۳۲-۱۷۴۸م) به نیک‌سرشتی انسان، معتقد نیستند (همان).

دسته دوم

در مقابل «مردم‌گرایان»، روانشناسانی نظیر «مازلو»^{۱۵} معتقدند که انسان، استعداد خوب‌شدن را دارد. «رمانتیست‌ها»؛ مانند «ژان ژاک روسو»^{۱۶} (۱۷۷۸-۱۷۱۲م) به نیک‌سرشتی انسان معتقدند و پلیدی‌های انسانی را معلول شرایط مخرب اجتماعی می‌دانند، نه ناشی از ذات انسان (حلبی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۸).

دسته سوم

در کنار این دو دسته، «اگزستانسیالیست‌ها»، اصالتاً، ماهیت پیشینی برای انسان قائل نیستند. اینان در مورد ذات انسان، آن را خنثی از هر پلیدی و نیکی دانسته‌اند و معتقدند که این خود انسان است که با انتخاب آزادانه، ذات خود را می‌سازد و شکل می‌دهد. بنابراین، این مکتب، هرگونه زمینه و طرح پیشینی در انسان را انکار می‌کند (همان).

نظر امام خمینی درباره فطرت

امام خمینی علیه السلام از لغت‌شناسان نقل می‌کند که «فطرت» به معنای «خلقت» است (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۹). این خلقت یا همان فطرت، در ابتدا از هرگونه کدورت و ظلمتی، مبرا و متنفر است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۸۷-۸۵) و ذاتاً حب به خیر و نیکی دارد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۴۵۰) و تنها هوای نفس و تربیت نادرست است که وی را پلید و فاسد می‌کند (همان، ج ۱۴، ص ۳۳). امام، بارها از فطرت با عنوان «فطرت الله» یاد می‌کند. فراتر اینکه از منظر ایشان، فطرت - که مخمر به نور الهی است و در اختیار بشر قرار داده شده است - از «طبیات و موائد آسمانی» است و چنانچه آدمی به واسطه توجه به دنیا آن را ضایع سازد در قیامت، مورد بازخواست الهی قرار خواهد گرفت.

روشن‌تر اینکه امام خمینی در تفسیر حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً...» (آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۴، ص ۱۹۹ و ۳۳۹) توضیح می‌دهند که خداوند متعال، «حب به معروفیت خویشتن» داشت. از این رو، انسان را آفرید و بالضروره در ذات ایشان، عشق به کمال مطلق که همان خدای تعالی باشد را قرار داد تا آدمیان او را بتوانند بشناسند و به سویش حرکت کنند. به همین سبب است که هر انسانی عاشق قدرت، زیبایی، علم و تمام کمالات و خوبی‌هاست و همه آنها را نیز به نحو مطلق و نامحدود می‌طلبد و در طلب این کمالات به کم، قناعت نکند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۸۲-۸۰). از این رو، انسانها بالفطره و ذاتاً موحد و خداخواه و دل‌باخته اویند؛ هر چند ممکن است این مهم را ندانند. این فطرت از کمون انسانها خارج نشدنی است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۴۱-۳۳۸). و این معنای روایتی است که می‌فرماید: «ووصی ربک الاتعبدوا الا اياه» (الطبری، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵، ص ۸۰)؛ لکن احتمال اشتباه وجود دارد و به همین سبب انبیا آمده‌اند «تا نگذارند فطرت، اشتباه در تطبیق کند» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۱-۳۳۸). امام به صراحت هشدار می‌دهند که هر چند فطرت انسان مخمر به نیکی است، اما این‌گونه نیست که این فطرت، پاک و شکوفا باشد، بلکه باید آن را مراقبت و تربیت نمود (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۸۳).

در این رابطه، امام خمینی بارها به «آیه فطرت»^{۱۷} و نیز آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي

أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین (۹۵): ۴) استشهاد می‌کنند. ایشان مقصود از احسن تقویم را همین فطرت و طینت پاک آدمی می‌دانند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴-۱۱۳).
 با این حال، حضرت امام به خوبی توضیح می‌دهند که آدمی، گرچه نیک‌سرشت است، اما این موجب آن نیست که در مقام فعلیت و ظهور خارجی هم، همه نیکوکار و سعادت‌مند باشند؛ چرا که رذایل و کمالات انسانی در طبیعت انسانها مخمر و نهفته است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس (۹۱): ۸). به تعبیر ایشان، انسان به حسب فطرت ذاتیه، مخمر به جنود عقل و شناخت کمال مطلق است؛ اما رجوع به طبیعت - که آن را شجره خبیثه می‌نامد- سبب تنزل انسان از فطرت پاکش می‌شود (همان، ص ۱۳۰). لذا این خود آدمی است که باید با تربیت و اراده و عزم مناسب، فضایل را به فعلیت برساند و در مقابل رذایل به مجاهدت و ریاضت تن دهد. آدمی با به فعلیت رساندن رذایل یا فضایل، موجبات سعادت یا شقاوت خویش را فراهم می‌کند (همان، ص ۶۸). لذا اگر در طبیعت و به سوی جهالت حرکت کرد (همان، ص ۷۸؛ تین (۹۵): ۵)، دچار اسفل سافلین می‌شود.

علاوه بر اینها، امام خمینی در موضع دیگری معتقدند که انسان تا هنگامی که در این دنیاست، رذایل و فضایل، ذاتی او نیست و لذا هر انسانی قادر است با اراده خود، نقایص خود را تبدیل به کمالات و رذایل را تبدیل به خصال حمیده نماید. «این که معروف است فلان خلق زشت یا فلان صفت رذیله از ذاتیات است و قابل تغییر نیست،^{۱۸} اصلی ندارد و حرفی بی‌اساس و ناشی از قِلت تدبّر است و عدم تغییر و تبدیل ذاتیات را به این باب ربطی نیست؛ بلکه با ریاضات و مجاهدات، تمام صفات نفسانیّه را می‌توان تبدیل [نمود] و تغییر داد، حتّی جُبِن و بخل و حرص و طمع را می‌توان مبدل به شجاعت و کرم و قناعت و عزّت نفس نمود» و نیز در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» می‌نویسد: «کمتر صفت از صفات نفس است که طبیعی به معنای غیر متغیر باشد، اگر نگوئیم که هیچ یک نیست که قابل تغییر نباشد» (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۰). از منظر امام خمینی علیه السلام، حتی اگر ذات انسان، آلوده به صفات ذمیمه گردد، زدودن این صفات و آراستن نفس به صفات پسندیده، ممکن و مطلوب است؛ چرا که این دنیا به تعبیر ایشان، دار «تبدل و تغیر و منزل هیولی و استعداد» است

و امراض مزمنه نفسانیه به هر درجه از استحکام هم که برسد، باز تا در دنیا هستیم، قابل رفع است (همان، ص ۱۵۷) و این استخلاص، البته در جوانی آسان‌تر است تا در پیری؛ هر چند پیرانه‌سر نیز نباید ناامید از اصلاح بود: «پیران نیز نباید از اصلاح نفس و تزکیه آن غفلت کنند و مایوس شوند... انسان با هر زحمت که هست خود را می‌تواند اصلاح کند» (همان). البته باید بسیار مراقب بود؛ چرا که انسان تا زمانی که انسان است، می‌تواند صفات رذیله را که ذاتی نیستند، تغییر دهد. اما اگر اهمال ورزد، ممکن است بر اثر غرق شدن در گناه از صورت انسانی به صورت حیوانی تبدیل گردد که در این صورت بازگشت به حالت انسانی، بسیار دشوار خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۲۸۷). بنابراین، پر واضح است که از منظر امام خمینی، انسان تا زمانی که در این دنیاست هر لحظه امکان اصلاح او وجود دارد؛ چنانکه امکان فساد و تباهی او نیز می‌رود. به همین دلیل، امام دائماً به خود و دیگران هشدار می‌داد و از هوای نفس و حب نفس برحذر می‌داشت. به هر جهت از دیدگاه امام خمینی، انسان با حکمت و حریت می‌تواند به کمال برسد. حریت؛ یعنی علم به وجود و هستی نظام عالم (و نه علم به ماهیات و مفاهیم اشیاء). حریت؛ یعنی رهایی از شهوت، حرص، طمع، ظلمت و حسد و مانند آن و اطاعت و عبودیت الهی (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۳۸).

نتیجه سیاسی مبتنی بر این دیدگاه، این است که صاحب چنین دیدگاهی هیچ‌گاه هدایت و رهنمایی مردم را کنار نمی‌نهد و از آن خسته نمی‌شود؛ چرا که او معتقد به تغییر آدمی است. از دیگر سوی، چنین رهبری هیچ‌گاه آسوده‌خاطر نمی‌گردد و همواره در اندیشه، رفتار و مدیریت سیاسی میان خوف و رجاء می‌اندیشد؛ نه ناامید از خلق است و نه امیدوار به شرایط، بلکه همواره در تلاش برای بهبودی و رشد به سوی کمال است.

دوران زندگی سیاسی امام خمینی علیه السلام نیز همواره این حالت را به‌خوبی نشان می‌دهد. امام خمینی، تا آنجا که ممکن بود در مواجهه با مسؤولینی که انحراف پیدا می‌کردند، راه مدارا و نصیحت را در پیش می‌گرفت و از هدایت و بازگشت آنها ناامید نمی‌گشت، حتی در آغاز نهضت در جریان اعتراض به تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ابتدا با احترام از شاه یاد می‌کنند و سبب این احترام را احتمال اصلاح و تغییر

محمدرضا می‌داند (روحانی، ۱۳۸۱، دفتر اول، ص ۱۱-۱۲).

همچنین باید از تحمل و ارشادات مکرر ایشان، نسبت به مهندس بازرگان، بنی صدر و آقای منتظری یاد کرد. امام خمینی، در تمامی این موارد به دنبال بازگشت و اصلاح آنها بودند. نیز باید از نامه ایشان به «گورباچف» و دنیای مارکسیستی یاد کرد. حضرت امام، وقتی به گورباچف، نامه می‌نویسند او و کمونیست‌های ملحد را غیر قابل تغییر ندانسته و به آنها رهایی از آموزه‌های کمونیست، تحقیق درباره اسلام و انتخاب عقلانی آن را پیشنهاد می‌کند؛ چرا که هدف اسلام، چیزی جز تعلیم و تربیت انسان، جهت نیل به مقام قرب الهی نیست. امام، در این نامه که در حقیقت، نامه به دنیای مادی کمونیسم و لیبرالیسم است این دو مکتب را دچار بن‌بست می‌داند؛ چرا که اینها قادر به پاسخگویی نیازهای بشری نیستند و از آنها می‌خواهد درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنند و این، نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به مارکسیست‌ها که به جهت ارزشهای والای انسانی و جهانشمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۲۶-۲۲۱).

اصولاً واژه «سیاست» در فرهنگ اسلامی و دینی به نوعی کننده هدایت و تربیت انسانها است. به همین جهت امام خمینی می‌فرماید: «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام این مصالح جامعه را مد نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است. صلاح ملت است. صلاح افراد است و این مختص انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند. این مختص به انبیاء و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۴۳۲). در حالی که واژه «politic» از واژه «police» که در یونانی به معنای شهر است، مشتق می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۲۱-۲۲) و ارتباطی به تربیت و هدایت انسانها ندارد. «Politic» معنایی شبیه اداره و تدبیر شهر و شهروندان را داراست که صرفاً به معنای پیشبرد اوضاع اجتماعی شهر است. از این رو، تعریفی که امام خمینی از سیاست ارائه می‌دهند کاملاً با تعاریف رایج در مباحث سیاسی مدرن، متفاوت است. از منظر ایشان، سیاست همان حرکت انبیا و اولیای خدا در هدایت بشریت به سوی صلاح و سعادت

همه‌جانبه است (همان، ج ۱۳، ص ۴۳۲). بنابراین، دوری سیاست از خدعه و نیرنگ یک ضرورت است (همان، ج ۱۰، ص ۱۲۵) و به شدت باید از سیاست شیطانی و حتی حیوانی پرهیز نمود (امام خمینی، ۱۳۷۵ (ب)، ص ۲۴۷). نتیجه اینکه تمامی مکاتب توحیدی - که نمی‌توانند از سیاست تهی باشند - برای انسان‌سازی آمده‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۵۳۱)؛ چنانکه اسلام که دینی کاملاً سیاسی است، نیز برای تهذیب انسان آمده است (همان). بی‌جهت نیست که ایشان به صراحت اظهار می‌نمایند که «ما مکلفیم انسان بسازیم» (همان)؛ چرا که قرآن، انبیا، تشکیل حکومت، اجرای عدالت و مانند آن نیز در نهایت به منظور تربیت و تعالی انسان است (امام خمینی، ۱۳۷۵ (ب)، ص ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۷۰؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۲۸۵).

کمال انسان

چنانکه اشاره شد، تمام انسانها شوق به کمال مطلق دارند؛ هر چند ممکن است - به سبب دل‌بستگی به دنیا و اشتغال به طبیعت و کثرات - در تشخیص مصادیق دچار اشتباه شوند^{۱۹} (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۸۰). به همین سبب است که انبیا آمده‌اند تا نگذارند که فطرت آدمی، دچار اشتباه در تطبیق شود (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۳۹).

امام خمینی، متأثر از فلسفه صدرای معتقد است که تمامی انسانها در مسیر حرکت جوهری خود در پی کمالات اختیاری خویشند و ممکن است که آدمی بعد از مرتبه نباتی از مرتبه حیوانی فراتر نرود و تمام عمر تا پایان، در همین مرتبه سیر کند. انسانها هر چند در ابتدا از یک نوع واحدند، اما در نهایت به‌واسطه رسوخ ملکات، در حد کمال یکی از چهار نوع - ملک، بهیمه، سبع و درنده و یا شیطان - مبدل می‌شوند (همان، ص ۱۵۹). ایشان در مباحث اخلاقی توضیح می‌دهند که نفس انسانی، علاوه بر قوه عاقله، دارای سه قوه مهم و اهمه (قوه شیطنت)، غضبیه و شهویه است و آدمی اگر قوه عاقله خود را به کمال نرساند و سایر قوا را تحت قوه عاقله درنیورد، حتماً یکی از این سه قوا یا ترکیبی از آنها را به کمال خواهد رساند. در نتیجه، حقیقت ملکوتی نفس انسانی به همان صورت، کمال خواهد یافت و حقیقتش در قیامت آشکار می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که انسانها عادتاً - در دنیا - به تمام سرائر افراد دسترسی ندارند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۳۶۷). امام خمینی در این زمینه بارها به این حدیث پیامبر گرامی

اسلام ﷺ اشاره می‌نمایند که: «یحشر بعض الناس علی صور یحسن عندها القردة و الخنازیر» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰-۱۴۹). از سوی دیگر، اگر این قوا تحت قوه عاقله باشد، انسانیت در او تمام است. لذا برخی از انسانها از جمیع حیوانات پست‌تر و برخی دیگر از جمیع ملائکهٔ مقربین فراتر می‌روند (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۰). از این‌رو، انسانیت انسان به کمالات روحی و معنوی است، نه به جسم و حجم مادی و مانند آن (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۲۴۷-۲۴۶؛ ج ۱۰، ص ۲۴۵ و ۳۰۲)؛ چنانکه کمال و نقص انسانیت، تابع کمال و نقص توجه به عز ربوبی و ذل عبودیت است (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۷). نیز محال است کسی که به مرتبه انسانی رسیده و در این مرتبه تثبیت شده است به مرتبهٔ حیوانی عودت کند (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۸۳) و صد البته انسان تا در این دنیا و دارالغرور است، به هر مرتبه از کمال و جمال روحانی هم که رسیده باشد، اگر چنانچه تثبیت نشده باشد، ممکن است که کاملاً تغییر کند و عاقبت امرش شقاوت و خذلان باشد (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۵۳). کیست که به یقین بداند که در مقام کمال تثبیت شده است.

به هر حال، این کمال‌خواهی، فطرتاً در ذات انسان، نهاده شده است و تنها فعلیت یافتن و از بیراهه‌نرفتن باید که مورد نظر و همت انسان باشد.

اما اگر آدمی بخواهد در مسیر الهی رشد کند، نهایت مرتبه رشد و کمال او کجاست؟ در جواب باید گفت: کمال مطلوب هنگامی است که انسان از مرتبه حسی و خیالی بگذرد و به مرتبه عقلانی برسد و در نهایت سیر، به مقام «قرب الهی»، «وصول به مقام حضور حق جل و علی» (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۵۶) و «مرتبهٔ لقاءالله»^{۲۰} برسد. این مقام، هنگامی تحصیل می‌شود که انسان از عالم «طبیعت»، «مثال» و «ملکوت» گذشته، به عالم «ارواح مقدسه» رسیده و مراتب آن عالم را طی کرده و در نهایت به عالم «مشیت مطلقه» رسیده باشد و چون به آنجا رسید، مشاهده می‌کند که همهٔ وجودات خاصه و تعینات فعلیه، در عین مشیت، مستهلک و فانی است و این است مقام تدلی که در آیهٔ شریفه: «دَنَا فَتَدَلَّى» (نجم ۵۳: ۸) بدان اشاره شده است.

آنجا مقام «فقر مطلق» است که از آن به «فیض مقدس»، «رحمت واسعه»، «اسم اعظم»، «ولایت مطلقهٔ محمدیه» یا «مقام علوی» نیز تعبیر می‌شود؛ البته این تنها نفس

انسان است که مقام و حد مشخصی ندارد «يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ» (احزاب (۳۳): ۱۳)؛ در حالی که دیگر موجودات هستی، حتی فرشتگان هر کدام مقام محدود و مشخصی دارند؛ مثلاً فرشتگان معترفند که «مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (صافات (۳۷): ۱۶۴)، اما انسان این استعداد و شایستگی را دارد که تا «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (نجم (۵۳): ۹) بالا برود و یگانه موجودی است که برای او حد و مقامی نیست. آدمی در چنین مسیری به مقامی می‌رسد که به هر سو که می‌نگرد وجه رب را می‌بیند و همه زیبایی‌ها را زیبایی او می‌یابد (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۴۹-۴۸). در زندگی سیاسی امام خمینی نیز این نکته، قابل مشاهده است که ایشان در پیروزی یا در شکست‌های ظاهری هیچ‌گاه دچار ذوق‌زدگی یا استیصال نشدند و همواره با یادکرد از خدای متعال، عالم را محضر الهی می‌دیدند.

البته نوع مردم در حد مرتبه خیال، باقی می‌مانند و به مرتبه عقلانی نمی‌رسند که معنای قرب الهی را بدانند و به همین جهت، خداوند متعال وعده حور و قصور و سیب و گلابی داده است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۵۰۴)، از سوی دیگر، تنها حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند که به مراتب اعلای این مقام می‌رسند و انبیا و سایر اولیا در مراتب بعدی قرار دارند.^{۲۱}

این قرب الهی، هنگامی حاصل می‌شود که آدمی به معرفت حقیقی دست یابد. معرفت حقیقی، معرفتی صرفاً نظری نیست، بلکه غایت، عقل نظری و عقل عملی است؛ چرا که کمال انسان به عقل عملی است و نه صرفاً به عقل نظری؛ چنانچه ممکن است، انسان برهان داشته باشد، ولی در مرتبه کفر باقی بماند. بنابراین، کمال انسان به عقل عملی اوست، نه عقل نظری (همان، ص ۳۵۳). در بیانات امام خمینی، بارها بر این نکته تأکید شده است که این کمال، صدالبته به وسیله «شریعت» حاصل می‌شود و تسلیم به شریعت، «کمال انقطاع» را در پی خواهد داشت. امام خمینی، بارها این فقره از مناجات شعبانیه را زمزمه می‌کردند که: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک...» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۱، ص ۹۹). اینجاست که نفس آدمی به مقام نفس مطمئنه می‌رسد و مورد خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ... فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (فجر (۸۹): ۲۹-۲۷) واقع

شود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۲۰۷). در این مقام، انسان قلب خود را به گونه‌ای قرار می‌دهد که هیچ خواسته و فعلیتی از خود نمی‌خواهد؛ بلکه چنان شود که تنها آنچه خدا خواهان است بخواهد و طلب کند و این مقام، همان مقام اخلاص بنده است که «جز به او (خداوند متعال) ننگرد و طالب شهوات دنیوی یا خریدار مقامات اخروی نباشد» (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۱-۱۰).

استناد حضرت امام به این ابیات عرفانی نیز قابل تأمل است:

«در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست، کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس»
و نیز:

«نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم».
هنگامی که انسان به کمال انقطاع رسید به مقام «فنا» رسیده است که بعد از آن، مقام «فنا از فنا» و مایه «بقای بعد از فنا» و «صحو بعد از محو» است (امام خمینی، ۱۳۶۹، یازده). به قول حاجی سبزواری:

در خدا گم شو کمال اینست و بس (فنا اول) گم شدن کم کن وصال اینست و بس (فنا دوم) مقام فنا، مقامی است که به تعبیر امام خمینی «پشت کرویبین از آن خم است و تنها انسان، مجاز است که به آن بار یابد» (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۱). مقام فنا، مقام سعادت مطلقه انسانی و در حقیقت، کمال علمی و عملی بشر (همان، ص ۲۰۴) و غایت عقل بالمستفاد انسان است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۵۴). به تعبیر ایشان، انسان تا مرتبه هم‌مرز شدن با مرتبه واجب‌الوجود و برزخ میان ممکن و واجب، قابل بالارفتن است و البته تجافی از این حد، عقلاً و در نفس الامر، معقول نیست؛ چرا که مستلزم انقلاب ممکن به واجب است و انقلاب ممکن به واجب، محال عقلی است (همان، ص ۵۱-۵۰).

در عرفان و مکتب امام خمینی، بالاترین مقام، مقام انسان کامل است که از آن با تعبیری؛ چون عصاره و غایت عالم خلقت (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۱۸ و ج ۹، ص ۲۴)، نگین انگشتر هستی، گنجینه اسرار وجود، نقطه پرگار و محور خلقت (همان، ج ۱۸، ص ۴۵۵)،^{۲۲} مظهر اسم جامع اعظم، مرآت تجلی اسم اعظم، آئینه حق تعالی (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۶۳۶) و مانند آن یاد می‌شود. هستی، مقدمه آفرینش انسان

کامل و همو به منزله روح عالم خلقت است؛ به گونه‌ای که دیگر موجودات به واسطه وی به حق تعالی، رجوع می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۲؛ همو، ۱۳۷۵ (ب)، ص ۴۱). لذا وی، نه تنها علت غایی ایجاد عالم که سبب بقای آن نیز می‌باشد و فیض الهی در پرتو چنین موجودی بر نظام هستی فرو می‌ریزد. او خلیفه‌الله (امام خمینی، ۱۳۷۵ (الف)، ص ۶۰) و اسم اعظم خداوند در عالم (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۶، ۹۸، ۱۰۰ و ۱۰۴) و اولین نوری است که از صبحدم هستی سرزده است (امام خمینی، ۱۳۷۵ (الف)، ص ۴۸-۴۹). او با تمام خلقت، معیت دارد و همه چیز به او قائم بوده و هیچ چیزی از او پنهان نیست. آفرینش به منزله شاخ و برگ این درختند؛ زیرا روح انسان کامل، روح آفرینش و نفس او نفس آفرینش و جسم او جسم آفرینش است؛ چنانکه در زیارت جامعه کبیره، عبارت درس آموز «ارواحکم فی الارواح و نفوسکم فی النفوس و اجسامکم فی الاجسام» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۹، ص ۱۳۲) شاهد این مدعاست (امام خمینی، ۱۳۷۵ (الف)، ص ۶۰). لذا این انسان کامل، دارای اراده کامله‌ای است که قدرت تصرف در عالم را داراست (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۶۱۳). همین انسان کامل است که خداوند متعال در سوره عصر به او قسم می‌خورد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۳۲۵).

البته به اعتقاد امام خمینی، مصداق حقیقی و کامل انسان کامل، پیامبر خاتم و اهل بیت او بوده و سایر انبیا و اولیا در مراتب بعدی قرار داشته و شأنی از شئون وجودی حضرت خاتمند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۷).

در اینجا باید توجه داشت که از منظر امام خمینی علیه السلام، حتی رسیدن به بالاترین مقام هم، مستلزم شناخت همه‌جانبه خداوند نیست و بلکه غایت کمال، ادارک عجز از معرفت و عبادت خداوند است. توضیح اینکه عبادت، فرع بر معرفت است و انسان محدود متناهی، هیچ‌گاه نمی‌تواند به معرفتی که شایسته خدای لایتناهی است، دست یابد. از این رو، به تعبیر امام خمینی علیه السلام اگر خداوند اجازه عبادت نداده بود، آدمی حق نداشت در مقابل خداوند متعال بایستد و او را تسبیح و تقدیس (عبادت) کند؛ چرا که عابد با زبان حال، مدعی است که معبود را می‌شناسد؛ در حالی که انسان بسیار کوچک‌تر از آن است که حقیقت معبود خود را دقیقاً بشناسد. به همین جهت، نماز که

در رأس عبادات است با تکبیر آغاز و با تکبیر پایان می‌یابد، محتوایش نیز تکبیر و تسبیح و تحمید است. قرآن کریم نیز به همین سبب (کوتاهی فهم بشر)، بارها تنزل یافت تا بشر قادر به فهم آن باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۵۲۵-۵۲۴).

نکته مهمی که شایسته تذکر است اینکه از منظر امام خمینی، کمال نفس به صرف قدرت بر خرق عادات و تصرف در عالم عنصریات نیست؛ چرا که مرتاضین هندو نیز به سبب انسلاخ از طبیعت که به واسطه ریاضات حاصل شده، چنین می‌کنند و نیز صرف اخبار از عالم غیب نیز دلیل بر کمال نفس نیست؛ چرا که طبق آیه شریفه، شیاطین نیز به دوستان خود، برخی از اخبار غیبی را می‌رسانند (انعام: ۶): (۱۲۱). به همین جهت آن دسته از معجزات انبیا که از سنخ تصرف در طبیعت است، دلیل نبوت نیست؛ بلکه صرفاً هدف از آنها اقناع انسانهای معمولی است (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۰۹).

نکته آخر اینکه هر چند رسیدن به مقامات برتر انسانی؛ مانند مقام انسان کامل مختص انبیا و اولیاست، اما نباید از تلاش دست کشید؛ چرا که این حربۀ شیطان است که انسان را از رسیدن به مقامات بالا و طالب شدن آن مقامات منع می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸-۱۰۹) دارد. به همین جهت، دائماً باید مراقبت نمود و از گناه دوری گزید؛ زیرا «ممکن است انسان را، یک نظر به نامحرمان یا یک لغزش کوچک لسانی، مدتها از سرایر و حقایق توحید، باز دارد و از حصول جلوات محبوب و خلوات مطلوب - که قرۀ العین اهل معرفت است - باز دارد» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۶۹)؛ هم‌چنان که غفلت و فراموشی نیز راهزن این راه و یقظه و بیداری، اول قدم حرکت است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۲۷۰-۲۶۹).

تأثیر انسان‌شناسی بر اندیشه و رفتار سیاسی امام خمینی

تا کنون پاره‌ای از تأثیرات انسان‌شناسی امام خمینی بر اندیشه و رفتار سیاسی ایشان را در خلال مباحث، مورد بحث قرار دادیم. اکنون موارد دیگری را به بحث می‌گذاریم. مطالعه زندگی امام خمینی علیه السلام نشان می‌دهد که رویکرد ایشان به سیاست به قصد پیاده‌نمودن ارزش‌های والای انسانی بود و به نظر محال است که بتوان در سیره و تفکر وی، تفکیک سیاست از مسائل انسانی را سراغ گرفت. اگر برای سایر رهبران دنیا،

نجات کشورشان از دست متجاوزین و وجود منابع زیرزمینی و روزمینی مهم بوده است، برای امام خمینی، تعالی انسانها وجهه همت بوده است؛ به گونه‌ای که همه دستاوردهای سیاسی را به منظور رشد حقیقی انسان می‌خواستند. نزاع همزمان او با حکومت پهلوی و حکومت‌های شرق و غرب به خوبی، مؤید این معناست. اگر او در مبارزات خود، رویکردی صرفاً سیاسی داشت، عقل معاش اقتضا می‌کرد که با تکیه بر غرب و یا حداقل شرق به نزاع با حکومت پهلوی پردازد؛ چنانچه نمونه‌هایی از این دست را در بین رهبران سیاسی دنیا شاهدیم. شعارهای انقلاب و سخنان امام به خوبی نشان می‌دهد که هدف او از ایجاد نظام سیاسی و قبل از آن اعتراض و خیزش انقلابی، نجات بشریت از سلطه تمامی طواغیت (درون و برون) است. به اعتقاد او، انسان آفریده شده است تا به سوی قرب الهی و کمال واقعی خویش حرکت کند و انبیا آمده‌اند تا انسان بسازند و اسلام و دین خاتم عالی‌ترین نسخه هدایت بشر است که بالاتر از آن برای بشر امکان‌پذیر نیست و به همین سبب، نبوت به کمال رسید و سخن از خاتمیت به میان آمد. هدف اصلی انبیا، نیز در دو اصل خلاصه می‌شود: اجرای عدالت در جامعه و تحقق معنویت. دین آمده است تا با فراهم آوردن مقدمات و وسایل از جمله ترویج علم، احکام، حکومت و نظام سیاسی و مانند آن این دو هدف را پیاده کند و این یعنی ساختن انسانیت و قرارداد شرایط درونی و بیرونی در جهت حرکت به سوی کمال مطلق. به همین جهت ایشان می‌فرمودند که بر فرض محال اگر امروز هم خداوند بخواهد پیامبری بفرستد برای اجرای این دو، مهم است؛ چرا که انسانیت و تعالی انسان، قصد واقعی خداوند است و این مهم با اجرای عدالت و معنویت و مشروط به مقدماتش اجرایی می‌شود. به هر جهت در عصر غیبت نیز وظیفه ما انسانها خصوصاً علماست که این مسیر را ادامه دهند و شرایط عدالت و معنویت را برای انسانها برای نیل به قرب الهی فراهم سازند. از این رو، در آغاز مبارزات، رژیم پهلوی را ضد انسانی (همان، ج ۵، ص ۵۱۲) و انقلاب اسلامی را استمرار حرکت انبیا می‌دانستند (همان، ص ۵۴۴) و راز پیروزی انقلاب اسلامی را توجه مردم به خدا دانستند که موجب تحولشان شد (همان، ج ۷، ص ۲۶۵). امام این تحول و توجه به خدا را معجزه انقلاب می‌دانستند؛ امری که معمولاً در تحلیل‌ها به آن اشاره نمی‌شود. امام خمینی،

بارها اشاره می‌کردند که رژیم‌های گذشته خصوصاً پهلوی در صدد از بین بردن انسانیت مردم ایران بودند^{۲۳} (همان، ج ۳، ص ۵۰۳ و ج ۴، ص ۸۱). اما معجزه‌ای که به برکت انقلاب اسلامی، رخ داد این بود که مردم به خدا توجه نموده، ارزش‌های انسانی را تقویت کرده و روحیه تعاون و خصوصاً شهادت‌طلبی را در خود ایجاد کردند و از نظر امام خمینی، این مهم‌تر از پیروزی ظاهری بود؛ چرا که همه قیام‌ها برای رشد و تعالی انسان است و مردم در جریان انقلاب در مسیر این مهم، حرکت کرده بودند (همان، ج ۶، ص ۲۲۹) و این نکته‌ای است که باید بیشتر به آن دقت نمود.

به اعتقاد امام خمینی، نظام‌های سیاسی غرب، نظام غیر انسانی‌اند و حتی به شدت از انسانیت در هراسند (همان، ج ۹، ص ۱۵۶). این نظام‌ها انسان را در حد حیوان ملاحظه می‌کنند. آنها پیشرفته نیستند و تنها در جهت پیشرفت ابعاد حیوانی انسان، تلاش می‌کنند که اتفاقاً این به تنهایی مضر به حال انسانیت است. به عنوان نمونه، غرب در حال مسابقه تسلیحاتی است؛ تسلیحاتی که برای بشریت مفید نیست، هر چند آنها این امور را پیشرفت تلقی می‌کنند. آزادی غربی نیز مردود است؛ چرا که در راستای بی‌بندوباری و در جهت از بین بردن ارزش‌های انسانی است. از این رو، ایشان با قاطعیت می‌فرمودند: «در غرب خبری نیست» (همان، ج ۸، ص ۹۷-۹۶). ایشان به همین خاطر در ابتدای انقلاب به هنگام شکل‌گیری نظام سیاسی به شدت در برابر پیشنهاد غرب‌گرایانی که در صدد تحمیل نظام دموکراتیک بودند، مقاومت کرد و نظام دموکراتیک را مبتنی بر اصول غربی، ضد انسانی دانست (همان، ص ۹۷). البته بدیهی است که نظام غرب بر اساس نظام انسانی نیست؛ زیرا نظامی که بر اساس مؤلفه‌هایی چون ماتریالیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و نفی ورود دین در حوزه‌های بشری، فردگرایی، شکاکیت، ساینتیسم و نفی عقلانیت قدسی، عقل‌ابزاری معاش، اومانیزم مبتنی بر هواهای نفسانی و مانند آن بنا نهاده شده است، نمی‌تواند به انسان خدمت کند. انسانی که طبق عقل فلسفی و وحی اسلامی، دارای ویژگی‌هایی است که پیشتر ذکر شد، با نگاه دنیای مدرن سکولار به تعالی و رشد نمی‌رسد و حداکثر در خدمت پوسته انسان و تخریب انسانیت گام می‌نهد. البته این به معنای دشمنی و تنش‌زایی از سوی جمهوری اسلامی نیست؛ چرا که نظام‌های ضد انسانی؛ مانند نظام غرب اصولاً تحمل هیچ نظام

انسانی از جمله نظام جمهوری اسلامی را نخواهند داشت و همیشه در صدد نابودی چنین نظام‌هایی هستند. به تعبیر زیبای امام خمینی: «بعضی مغرضین، ما را به اعمال سیاست نفرت و کینه‌توزی در مجامع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می‌دهند و با دلسوزی‌های بی‌مورد و اعتراض‌های کودکانه می‌گویند جمهوری اسلامی سبب دشمنی‌ها شده است» این سخن نادرست است؛ زیرا «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیست‌ها و آمریکا و شوروی در تعقیب‌مان خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی‌مان را لکه‌دار نمایند» (همان، ج ۲۱، ص ۹۰).

امام خمینی برای نظام‌سازی سیاسی خود، بارها خطاب به مردم انقلابی توصیه می‌کرد که «باید خودتان را بسازید تا بتوانید قیام کنید. خودساختن به اینکه تبعیت [کنید] از احکام خدا هر چه فرموده است اطاعت کنید» (همان، ج ۵، ص ۱۶۹). حضرت امام در آغاز انقلاب، هدف خود را خدمت به انسانیت دانست؛ انسانیتی که در گرو اسلام باشد. به همین دلیل ایشان در بسیاری از موارد، این دو واژه را با هم به کار می‌برند و خط اسلام را خط انسانیت می‌دانند (همان، ج ۱۵، ص ۴۹۳). به همین سبب است که به اعتقاد ایشان، اسلام اکنون غریب است و اگر تلاش کنیم اسلام را به مردم دنیا نشان دهیم همه می‌پذیرند؛ چرا که اسلام دینی است بر اساس اصول انسانی و تأمین‌کننده تعالی انسان (همان، ج ۶، ص ۵۰۹). در فرآیند نظام‌سازی نیز نظام سیاسی مطلوب و مدینه فاضله را جامعه‌ای می‌دانند که بر اساس ارزش‌های انسانی - اسلامی؛ یعنی بر اساس ملاک تقوا، مهندسی شده باشد (همان، ص ۳۴۳ و ۴۶۴). از این‌رو، در اندیشه سیاسی ایشان تمامی ارکان قدرت از هرم قدرت تا قاعده آن باید ملتزم به ارزش‌های انسانی و اسلامی باشند. در نظام سیاسی ولایت فقیه، رهبر جامعه باید بالاترین عدالت را دارا باشد و کمترین لغزش در این حوزه، نابخشودنی است؛ به گونه‌ای که یک گناه صغیره او را از ولایت ساقط می‌گرداند (همان، ج ۱۱، ص ۳۰۶). سایر مسؤولین نیز باید مراقب عدالت و ارزش‌های انسانی باشند. لذا حضرت امام در احکام تنفیذ ریاست جمهوری‌ها دائماً این مهم؛ یعنی رعایت ارزش‌های انسانی را تذکر می‌دهند. نتیجه اینکه می‌توان دورشدن از ارزش‌های اسلامی و انسانی را به عنوان جدی‌ترین و شاید تنهاترین آسیب نظام اسلامی عنوان نمود.

نتیجه گیری

این تحقیق، پس از بررسی دیدگاه‌های انسان‌شناختی امام خمینی علیه السلام نشان داد که انسان، موجودی غیر منحصر در جسم و دارای روح، کمالمند و دارای سرشتی پاک است که در صورت فراهم‌بودن شرایط (عدالت و معنویت) تا بی‌نهایت، قابل تعالی است. از این رو، سیاست و سیاستمدار مطلوب از منظر امام خمینی، باید در جهت تعالی انسان در مسیر انسانیت و اسلامیت برنامه‌ریزی کند؛ همانگونه که ایشان در سراسر حیات طیبۀ سیاسی‌شان در همین راستا حرکت نمودند. در این مقاله تلاش شد، برخی از این موارد نشان داده شود.

یادداشت‌ها

۱. واژه انسی یک بار، انس ۱۸ بار، انسان ۶۵ بار، آدم ۲۵ بار و بشر ۳۷ بار در قرآن کریم آمده است.
۲. آیات ذم‌کننده به هوای نفس و حالات ملکی و آیات مدح‌کننده به جنبه ملکوتی انسان نظر دارند.
۳. برای اطلاع بیشتر (ر.ک: ما چگونه ما شدیم، صادق زیباکلام، ۱۳۷۷ و تأملی بر عقب ماندگی ما، حسن قاضی‌مرادی، ۱۳۸۲).
۴. (ر.ک: نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۶).
۵. البته از نظر امام خمینی، «عدم تزکیه» موجب پذیرش طاغوت می‌شود و در نتیجه، طاغوت، عقب‌ماندگی و پذیرش استعمار را موجب می‌شود. بنابراین، چنانکه از بیان صریح امام خمینی نیز آشکار است عدم تزکیه، علت است. هر چند در مراحل بعدی معلول نیز می‌باشد؛ چرا که طاغوت و استعمار، سبب جلوگیری از رشد و تعالی انسانها می‌شوند. امام، اگر چه صریحاً به مسأله عقب‌ماندگی در این سخنان اشاره نکرده است، اما اگر به عنوان پژوهش بخواهیم به دنبال پاسخ عقب‌ماندگی از نظر امام خمینی باشیم، عنصر «عدم تزکیه» پاسخ مناسبی است که از بیانات ایشان روشن می‌شود.
۶. امام خمینی علیه السلام در عبارتی صریح می‌فرماید: «باید گفت اسلام، غریب و ناشناخته است و ملت‌های اسلامی، منزوی و ناآشنا به حقایق اسلامند» (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۲۱).
7. Hume.
8. Max Weber.
9. Jermey Bentham.
۱۰. همچنین (ر.ک: راجر ترینگ، دیدگاه‌هایی درباره سرشت آدمی، ص ۱۲۰-۱۱۸).
۱۱. ر.ک: مسعود جلالی مقدم، کرانه‌های هستی انسان در پنج افق مقدس.
12. original sin.
۱۳. ر.ک: لسی استیونس، هفت نظریه، درباره طبیعت انسان، ترجمه بهرام محسن پور.
14. Thomas Habbes.
15. Maslow.

16 . Jean Jacques Roussau.

۱۷. آن فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید (روم (۳۰): ۳۰).
۱۸. این دیدگاه را محقق طوسی در «اخلاق ناصری» و ملا مهدی نراقی در «جامع السعادات» آورده‌اند.
۱۹. همچنین امام علیه السلام شفاف‌تر از همه‌جا خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۵۹ این مطلب را تبیین فرموده‌اند.
۲۰. امام علیه السلام در کتاب *آداب الصلوة*، آورده‌اند: «وصول به مقام قرب و حصول مرتبة لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است» (امام خمینی، *آداب الصلوة*، ص ۱۸۵).
۲۱. ر.ک: محمدامین صادقی ازرگانی، *انسان کامل از نگاه امام خمینی*، ص ۱۹۶-۱۶۱.
۲۲. در نامه به خانم فاطمه طباطبایی؛ همسر حاج سیداحمد خمینی، تعبیر امام این است: «انسان که خود را محور خلقت می‌بیند - هر چند انسان کامل است -».
۲۳. به‌عنوان نمونه در دوران پهلوی، تعداد شراب‌فروشی‌های تهران، بیش از کتاب‌فروشی‌ها بود (امام خمینی، *صحیفه امام*، ج ۹، ص ۱۵۶).

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آملی، سیدحیدر، اسرار الشریفة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقة، قم: معهد الثقافی نور علی نور، ۱۳۸۱.
۳. استیونس، لسی، هفت نظریه درباره طبیعت انسان، ترجمه بهرام محسن‌پور، تهران: انتشارات امید، ۱۳۶۸.
۴. الطبری، ابن جریر، جامع البیان، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر، ۱۴۱۵ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، *آداب الصلوة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۲.
۶. -----، *الطلب و الارادة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۷. -----، *تعلیقه علی الفوائد الرضویه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵ (الف).
۸. -----، *تفسیر سورة حمد*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵ (ب).

۹. ----- تقریرات فلسفه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)،
۱۳۸۱.
۱۰. ----- سرالصلوة، معراج السالکین و صلوة العارفين، تهران: مؤسسه تنظیم
و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۶۹.
۱۱. ----- شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)،
چ ۴۸، ۱۳۸۸.
۱۲. ----- شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار
امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷.
۱۳. ----- شرح دعای سحر، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)،
۱۳۶۸.
۱۴. ----- صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸.
۱۵. ----- ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۳.
۱۶. ترینگ، راجر، انسان از دیدگاه ده متفکر، ترجمه رضا بخشایش، تهران: پژوهشکده تعلیم و
تربیت، ۱۳۸۲.
۱۷. ----- دیدگاههایی درباره سرشت آدمی، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۸. جلالی مقدم، مسعود، کرانه‌های هستی انسان در پنج افق مقدس، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۱۹. حرالعالمی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۲۰. حلبی، علی‌اصغر، انسان در اسلام و مکاتب غربی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
۲۱. دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
۲۲. رهنمایی، احمد، غرب‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۸۰.
۲۳. روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)،
چ ۳، ۱۳۸۱.
۲۴. صادقی ارزگانی، محمدامین، انسان کامل از نگاه امام خمینی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ
اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۵. طباطبایی، سیدجواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر، ۱۳۷۵.
۲۶. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (روم و یونان)، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبی، تهران:
انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چ ۴، ۱۳۸۰.

۲۷. ----- تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چ ۳، ۱۳۸۰.
۲۸. ----- تاریخ فلسفه (فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم)، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
۲۹. مجلسی، محمداقبر، بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۳، ۱۴۰۳ق.
۳۰. نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۷.